

چه حوصله‌یی دارند این آدم‌ها!

تقدیم به رضا ناجی، بهمن فرمان‌آرا، محسن امیر یوسفی، داریوش مهرجویی، فرزاد حسنی، بهرام رادان، ... و روح حسین پناهی

مهدی کشاورز

خدا رحمت کند حسین پناهی را؛ این بیت از دکلمه‌اش یادم است: «عجب حوصله‌یی دارن این آدم‌ها!»

واقعاً عجب حوصله‌یی دارند! قصه می‌نویسند، سرمایه‌گذار می‌خرند، بازیگر انتخاب می‌کنند، با هزار امید و آرزو فیلم می‌سازند، فرم جشنواره پر می‌کنند، حذف می‌شوند، اصلاح می‌شوند، توقیف می‌شوند، مجوز می‌گیرند، باطل می‌شوند، قهر می‌کنند، محو می‌شوند، برمی‌گردند، تلاش می‌کنند، می‌چرخند و آن قدر دور باطل می‌زنند تا بالاخره قبول می‌شوند؛ قبول که شدند داوری می‌شوند، اما بعضی وقت‌ها دیده نمی‌شوند. اگر کارت دعوت گیرشان آمد به مراسم اختتامیه وارد می‌شوند و در پایان مراسم شاکمی می‌شوند، اعتراض می‌کنند، داد می‌زنند، سکوت می‌کنند، گیشه را می‌برند و اگر هم نبردند منتظر می‌شوند، قصه می‌نویسند، فیلمنامه می‌خوانند و روز از نو روزی از نو! آن‌ها حوصله دارند، ما هم حوصله داریم؛ فیلم می‌بینیم، ساندویچ می‌خوریم، قهوه می‌نوشیم، فیلمساز جماعت را تحویل نمی‌گیریم، برای تیزر جشنواره سوت خسرویی می‌زنیم و آن قدر شکیباییم که فیلم‌ها را بی‌صدا می‌بینیم! غر می‌زنیم، منتقد می‌شویم، ایراد می‌گیریم، زندگی را به خود سخت می‌گیریم، سعی می‌کنیم با لذت فیلم ببینیم و اگر فیلم خوب هم پیدا شد حس خود اغراقی را در درون تقویت کنیم تا آن فیلم را به اوج ببریم. شب دهم اگر دعوت شدیم به اختتامیه می‌رویم، از هفت‌خوان می‌گذریم و به سالن می‌رسیم؛ سیم‌غ‌پرانی می‌کنند، به سلیقه‌ی ما و داوران جور در نمی‌آید، حرص می‌خوریم، قلم به دست می‌گیریم و این بار مکتوب غر می‌زنیم، داد می‌زنیم ولی

بود و همه‌ی اهل خانه سر سفره نشسته بودند، ولی همین که ما را دیدند به زور ما را بر سر سفره‌ی خود نشاندند و هر آن چه را که داشتند با ما قسمت کردند و این در حالی بود که برای اولین بار ما را می‌دیدند. فکر می‌کنم این بی‌ذریغ بودن در شادی‌ها - حتی اگر نان خشکی هم باشد - در کم‌تر قومی دیده می‌شود. البته این ویژگی در فرهنگ همه‌ی ما ایرانی‌ها موجود بوده، اما در حال حاضر در میان همه باقی نمانده است! اگر از نزدیک این آدم‌ها را نمی‌دیدم هرگز این همه صداقت، خونگرمی و صمیمیت را باور نمی‌کردم. روزی دیگر به اتفاق خانم مهتاب نصیرپور و خانم آذر رجبی که بازیگر کرد گروه بودند به روستای نورباب در حومه‌ی پاره رفته‌ی، در آن جا زنی نان ساجی می‌پخت؛ در کنارش نشستم و برایمان از روزهای جنگ و روزهایی که بدون گاز و با هیزم برای رزمندگان نان می‌پختند گفت. او ما را به خانه‌ی خود و اقوامش برد. وقتی در می‌زدیم با آغوش باز و روی گشاده پذیرای ما می‌شدند. سادگی و یکرنگی سنت آن‌ها بود و این سنت برای ما که از یک فرهنگ بلاتکلیف شهری و فضایی مدرن می‌آمدیم و نمی‌دانیم که سنتی هستیم یا مدرن بسیار جذاب بود. در فیلم هم می‌بینیم که خانواده‌ی گونا گونا هیچ انگیزه‌یی برای خوشحال بودن ندارند ولی نان خشکشان را با مینا تقسیم می‌کنند. همان روز احساس کردم که این میناست که تحت تأثیر آدم‌های کرد در فرهنگ کردی حل می‌شود.

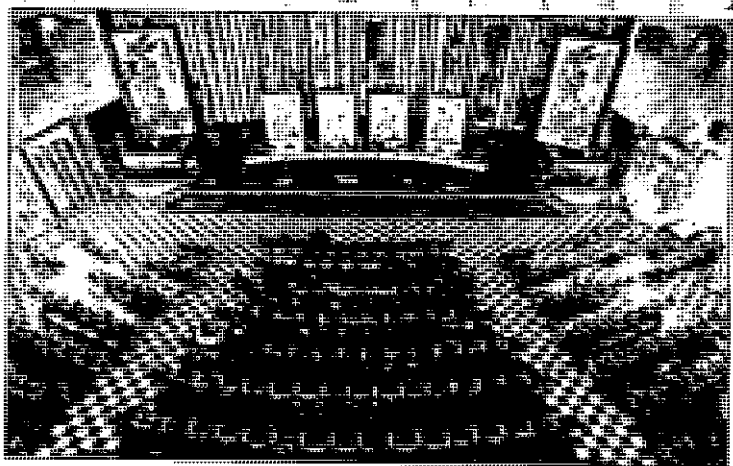
در پایان صحبت خاصی ندارید؟

منطقه‌ی اورامانات و پاره خیلی ناشناخته است و برای کسانی مثل من که اهل سفر هستند این منطقه خیلی زیبا و جذاب بود. روزهای اول که به آن جا رفته بودیم و هنوز چشم‌مان به زیبایی‌های منطقه عادت نکرده بود حسرت می‌خوردم که چرا تا حالا این همه زیبایی برای من و دیگران ناشناخته مانده است؟! در واقع چشم بیننده و تماشاگر سینما هم از لوکیشن‌های شهری و جاهایی مثل جاده‌ی چالوس خسته شده است. سینما نیازمند لوکیشن‌های جدیدی است و حیف است که این همه لوکیشن زیبا برای اهالی سینما ناشناخته بماند و باید از کسی چون آقای آهنگر که با پژوهش، جست‌وجو و پیگیری‌هایی که داشته این لوکیشن را به اهالی سینما و سفر معرفی می‌کند تشکر کرد. در پایان از اهالی فکر و فرهنگ این منطقه هم می‌خواهم که به هر طریقی که شده آن‌جا را به دیگران بیش‌تر بشناسانند. من هم هر فعالیتی که لازم باشد در این خصوص خواهم کرد ■

نمی‌شنوند! حجت بر ما تمام می‌شود. عجب حوصله‌یی داریم ما آدم‌ها که هنوز در انتظار خیلی چیزهاییم، انتظاری مثل تماشای سنتوزی! سقف آرزوهایمان شاید کوتاه است، اما مهم این است که باحوصله‌ایم؛ آن قدر باحوصله که ۶ ساعت از وقت خود را صرف تماشای مراسمی می‌کنیم که برندگان؛ جایزه‌هایش را دو - سه ساعت زودتر به رسانه‌ها اعلام کرده‌اند! با این حال دیدنی‌هایی را دیدم و گفتنی‌هایی را شنیدم که خواندن آن‌ها برای هر خواننده‌یی با رعایت اصل تحمل آزاردهنده نخواهد بود!

با نیم ساعت معطلی، به حرمت کارت خبرنگاری و دعوت‌نامه‌ی کذایی اجازه‌ی ورود به سالن انتظار تالار بزرگ وزارت کشور را پیدا می‌کنم. جمعیتی اعم از زن و مرد و کودک و نوزاد و پیرز و پیرمرد را کارت دعوت به دست، پشت دیوارها در کوچه‌ی جنبی سالن می‌بینم که نگاه معنی‌داری به ورود من می‌اندازند. زیاد دلم برایشان نمی‌سوزد، چون بعداً متوجه می‌شوم مهر کارت آن‌ها نقره‌یی است و جایشان first class طبقه‌ی اول و جای من خبرنگار طبقه‌ی دوم، آن هم در گوشه‌یی که به خیلی جاها دید ندارد؛ البته چه بهتر، که در غیر این صورت این گزارش طولانی‌تر و خسته‌کننده‌تر از آب درمی‌آمد!

جمعیت هجوم می‌آورد. مهندس جعفری جلوه در محوطه قدم می‌زند. جمعیت او را نمی‌شناسد و این جای تعجب دارد! این همه مهمان که غالب آن‌ها بستگان و آشنایان وزارتخانه‌ها هستند، چه‌طور معاون وزیر را نمی‌شناسند؟ رضا میرکریمی با همسرش وارد می‌شود؛ او هم برای این جمعیت غریبه است! توقع ندارم شادمهر راستین را هم بشناسند!



بهترین خبر برای حضار این است: «مشب می‌زنند و در قالب تصاویر از پیش ضبط شده سخنرانی وزیر ارشاد و معاون او بخش می‌شود. کارگردان این مراسم البته جعفری جلوه را با صفارهرندی اشتباه می‌گیرد. جناب وزیر در میانه‌های مراسم می‌رسند.

مردم حوصله‌ی موسیقی نوگرایی گروه دنگ شو را ندارند و منتظرند تا ستاره‌های سینما سیمرغشان را بگیرند و آن‌ها با خیال راحت به منزل بروند!

تحت تأثیر حرکت مهدی منبری، برنده‌ی سیمرغ بهترین فیلم بلند مستند قرار می‌گیرم که دستاویز را به تشنه‌ی شکر بالا می‌برد و می‌گوید: «خدا را شکر می‌کنم که در اولین جشنواره‌ی که حضور یافتم چنین جایزه‌ی گرفتم».

ترکیب ناقص داوران مسابقه‌ی فیلم‌های کوتاه، مزاح شهیدی‌فر را باعث می‌شود؛ از داوران سؤال می‌کند: «شما انشاءالله با ترکیب کامل فیلم‌ها را داوری می‌کردید؟» برنده‌ی سیمرغ فیلم کوتاه داستانی، داریوش قریب‌پور می‌گوید: «هیچ کس برای شکست تیم مورد علاقه‌اش به استادیوم نمی‌رود!» این هم یک جمله‌ی ورزشی! راستی فیلم مستند سلطان با حضور علی پروین چه شد؟! منتقدان از انتخاب فیلم در میان ابرها به جای تنها دو بار زندگی می‌کنیم در بخش مسابقه‌ی فیلم‌های اول خونشان به جوش می‌آید و روح‌الله حجاری این جایزه را به مردم آبادان تقدیم می‌کند تا بهنام بهزادی تازه‌وارد در میان ابرها گم شود!

مدیرعامل بانک حامی جشنواره بدل و بخشش می‌کند و به عنوان تنها سخنران

مسعود دهنمکی را از داوران بگیرد، اما وقتی دید که فقط یک لحظه در فیلم اخراجی‌ها حضور دارد پا پس کشید!

جمعیت صندلی‌ها را پر می‌کنند. اسامی هنرمندان را پرینت گرفته‌اند و به طرز ماهرانه و باسلیقه‌ی گذاشته‌اند روی صندلی‌ها! برای هر ردیف از صندلی‌ها هم یک نفر مأمور است که مثل ورود مسافران به هواپیما فرد را راهنمایی کند و روی صندلی خود بنشانند! بالاخره دلیل صرفه‌جویی سینماها در مصرف گاز در این چند روز جشنواره مشخص شد! برای گرما بخشیدن هرچه پیش‌تر به این مراسم، جمعیت چند هزار نفری را آن‌چنان گرم می‌کنند که دعوت‌نامه‌ها نقش بادبزن را ایفا می‌کنند!

باباپور، معاون روابط عمومی فآرایی که در این ایام هواداران زیادی کسب کرده و الحق و الانصاف مرد زحمتکش و کارراه‌اندازی است، آخرین جامنده‌ها را از پشت میله‌های در ورودی به داخل هدایت می‌کند. جمعیت خوشحال‌اند و آماده‌ی تشویق هنرمندان، آخر آن‌ها از یک خطر بزرگ نجات یافته‌اند! صدای جیغ و فریاد خیل گسترده‌ی از آن‌ها که می‌خواستند زودتر از همه صندلی‌های طبقه‌ی اول را تصاحب کنند اما در فشار جمعیت گرفتار شدند را شنیدم؛ عکاسان از این صحنه‌ها عکس گرفتند، ولی رسالت فرهنگی آن‌ها اجازه نداد این تصاویر منتشر شود!

محمدرضا شهیدی‌فر بر جای حسین پاکدل تکیه زده است؛ آن قدر پاکت‌های جایزه را جابه‌جا و سعی در ایجاد هیجان در بین مردم می‌کند که فراموش می‌کنم بردگان از سوی خیرگزاری‌ها چند ساعت پیش اعلام شده‌اند!

این خیل عظیم در گوشه‌ی یک نفر را دوره کرده‌اند. امین حیایی است؛ بله او را باید بشناسند. حتماً به پیشواز سیمرغ رفته است. نیلوفر خوش‌خلق هم از قیافه‌اش پیداست که آمده تا همراه با همسرش با یک عدد سیمرغ به خانه برگردد. در گوشه‌ی دیگر فرزند حسنی را کشف کرده‌اند، فرزادی که هنوز مفتخر به اجرای مراسم اختتامیه‌ی فیلم فجر نشده است و به قول خودش در غیبت صغری به سر می‌برد، اما هنوز هم ته چهره‌اش پیداست که سردار ارادان را دوست دارد! چه در روزهای تابستان و چه حالا که زمستان است و سایه‌ی سردار بالای سر جوانانی که بیراهه را در پیش گرفته‌اند! جای او در این مراسم خالی است. هرچند که امیر خادم، مسئول کمیسیون فرهنگی مجلس را در سالن می‌بینم. طالقانی، رییس سابق فدراسیون کشتی هم با حضورش علاقه‌ی خود را به هنر هفتم ایرانی اعلام می‌دارد. رویا نونهالی هم هست و به تعداد مکفی دوربین متوجهش! دو متر آن طرف‌تر هنگامه قاضیانی در کنار اعضای خانواده‌اش که حدس می‌زنم خواهرانش باشند ایستاده است؛ خب معلوم است، او را هم نمی‌شناسند! یکی از خبرنگاران که می‌شناسدش با او عکس یادگاری می‌گیرد!! احمد ایران‌دوست یا همان گول برره به نیابت از مهران مدیری آمده تا مردم را به عکس یادگاری گرفتن ترغیب کند. بادیگارد‌ها در همین لحظه وارد می‌شوند، هر کدام با اندام چشمگیر خود! شاید خبر حضور ایران‌دوست را شنیده‌اند و احتمال طغیان او پس از جایزه نگرفتن مهران مدیری آن‌ها را به این جشن کشانده است. سال گذشته هم او می‌توانست انتقام



حضوری از اختصاص بودجه‌ی ۶۰۰ میلیون تومانی برای تولید ۴ فیلم سینمایی در سال آینده خبر می‌دهد. او باید امیدوار باشد که فیلم‌هایی چون دول و اخراجی‌ها نصیبش نشود، که این مبلغ پول توجیبی بچه‌های سیاهی‌لشکر این نوع فیلم‌ها هم نیست! سعید ملکان جایزه‌ی چهره‌پردازی فیلم آواز گنجشک‌ها را دریافت می‌کند. شهیدی فر: «صحبت نمی‌کنید؟ آقای برنده: «ه»، شهیدی فر: «مرسی!»

با سوتی آقای مجری، بیانی‌هی هیئت داوران با تأخیر قرائت می‌شود. باکلاس‌ها حالا مشخص می‌شوند؛ زیلا مهرجویی که برای دریافت سیمرغ بهترین طراح صحنه حضور ندارد، حسین علیزاده هم نیست که سیمرغ خود را برای موسیقی آواز گنجشک‌ها دریافت کند و مجید مجیدی هم که در جمع از ما بهترها در جشنواره‌ی برلین حضور دارد و در غیاب او هیئت داوران در یک اقدام عجیب اما با استقبال و همراهی اکثریت، سیمرغ بهترین بازیگر مرد را به امین حیایی تقدیم می‌کند. رضا ناجی کجایی که مجیدی حقت را نگرفت!

شهاب حسینی با ادب مثال‌زدنی‌اش دیلم اقتدار می‌گیرد. نامزدهای نقش مکمل مرد اعلام می‌شوند. نام حامد بهداد که بازی جذابی از او در فیلم حس پنهان می‌بینیم اصلاً در جمع نامزدها نیست، با این حال گروهی فریاد می‌زنند بهداد، بهداد، کک داوران البته نمی‌گذرد و مجری هم به روی مبارک نمی‌آورد. محسن طابنده، برنده‌ی سیمرغ نقش مکمل مرد می‌گوید: «انشاءالله قسمت شما هم بشود، این‌جا خیلی خوب است!» جایزه‌ی بهترین بازیگر زن در میان فریاد گلشيفته، گلشيفته، شاکر دوست، شاکر دوست، می‌رسد به هنگامه قاضیانی، بازیگری که به همین سادگی وارد سینمای حرفه‌یی شد و درخشید! مردم ۱، منتقدان ۱! این در عوض انتخاب حیایی به جای ناجی!

بازیگر مکمل زن؛ هیچ‌کس در انتخاب مهتاب نصیرپور شک ندارد. او که اعتقاد دارد باید در بین بازیگران نقش اصلی داوری می‌شد حرف‌های قشنگی می‌زند تا سالن بگذشت از او حمایت کند: «من فراموش نمی‌کنم که برخی فیلم‌ها از نمایش در بخش مسابقه بازماندند من فراموش نمی‌کنم که حق مریم بوبانی، افسانه بابگان، نیره قراهانی و نیوشا ضیغمی به خاطر تفاوت

معضلات سینمای ایران حل شود!»
اعتراض درجه ۳: سخنان مهتاب نصیرپور که قبلاً ذکر شد.

اعتراض درجه ۴: حسین جعفریان، فیلمبردار فیلم دیوار: «امیدوارم همه‌ی فیلم‌های خوب فرصت نمایش پیدا کنند.»

اعتراض درجه ۳: خسرو معصومی جایزه‌ی خود را به الناز شاکردوست تقدیم کرد، یعنی این که او شایسته‌ی سیمرغ است!

اعتراض درجه ۲: محسن علی‌اکبری، تهیه‌کننده‌ی فیلم همیشه پای یک زن در میان است، پس از دریافت سیمرغ مردمی گفت: «این پاداش سکوت ما بود! از کمال تبریزی تشکر می‌کنم و از گلشيفته که سیمرغ حقتش بود. جایزه را تقدیم می‌کنم به مازیار میری، پرویز پرستویی، رضا کیانیان و ... بعضی‌ها ناراحت‌اند که فیلمشان در جشنواره حضور نداشت؛ فیلم ما در مسابقه هم بود و کسی ندید!»

اعتراض درجه ۱: فکرش را هم نکنید، این جایگاه برای مسعود دهنمکی محفوظ است! حتی مریلا زارعی هم نمی‌تواند آن را از چنگ آقا مسعود درآورد! راستی این انتخاب مردمی چه حکمتی دارد که هر ساله در دسرساز می‌شود؟ مارمولک، اخراجی‌ها و حالا همیشه پای یک زن در میان است.

چه حوصله‌یی دارند این آدم‌ها!

حرف آخر: با دیدن چهره‌ی بشاش و رؤیایی رضا ناجی با آن کت و شلوار و کراوات در کنار مجیدی در جشنواره‌ی برلین، آن‌چنان حال خوشی به من دست داد که تصمیم گرفتم سال آینده هم در سینمای مطبوعات لنگر بیندازم؛ مهم حوصله است که دارمش! ■

حجم و اندازه‌ی نقش من نادیده گرفته شد من فراموش نمی‌کنم که در شهرستان پاره به خاطر عدم وجود یک مهمانسرا مردم ما را پذیرفتند و این جایزه را صرف امور رفاهی این شهر خواهم کرد» البته خانم نصیرپور اشاره نکرد که با سیمرغ چگونه می‌توان امکانات رفاهی فراهم کرد!

لحن هنگامه قاضیانی هم انگار متوجه اعتراض مردم بود: «اگر مرا مهمانی ناخوانده می‌دانید ببخشید! اگر گلشيفته که چهره‌ی نامیدارتری است انتخاب نشد مرا ببخشید! این نقش یک معجزه بود که از سوی خداوند به من اهدا شد.»

جمشید گرگین روی سن می‌آید و از مردم می‌خواهد برای جمشید مشایخی، این پیر خاک‌خورده‌ی صحنه، دعا کنند. بدنام می‌لرزد، انتظامی هم حال خوشی ندارد. جای این اساتید در این جشن‌ها هرگز خالی می‌آید! بی‌آن‌ها سینمای ما هویت ندارد!

سالار عقیلی می‌خواند و همسرش پیانو می‌نوازد و حضار هم چنان حوصله‌ی موسیقی ندارند و این عجیب است!

جای بهرام رادان و مسعود دهنمکی خالی! صدای اعتراضات خفیف و نسبتاً شدید به گوش می‌رسد که هرگز این صداها به بلندی صدای دهنمکی نیست!

اعتراض درجه ۳: حسن حسندوست، تدوینگر فیلم آواز گنجشک‌ها: «برای سه فیلم کاندیدا شدم. هیئت داوران جبران آن ۹ سال که جایزه نگرفتم را کرد. همکاران بنده که فیلم‌هایشان مجوز حضور در جشنواره را پیدا نکردند حق دارند که به من چپ‌چپ نگاه کنند! از مادرم خواستم‌ام دعا کند تا این